

# پیرزن دوباره قانون شکنی می کند

کترینا اینگلمن سوندبرگ

ترجمه: کیهان بهمنی



## مقدمه

پیرزن بطری نوشیدنی را داخل یخچال گذاشت. بعد از سرقت بانک جشن گرفتن همیشه می چسبد ولی برای این کار اول باید مطمئن شوید نوشیدنی به اندازه‌ی کافی خنک شده باشد.

مارتا آندرسون در حالی که زیر لب آوازی زمزمه می کرد، یک سینی بیرون آورد؛ پنج گیللاس پایه بلند روی آن چید و مقداری خوراکی سبک هم روی میز آشپزخانه گذاشت. سپس به اطاق خوابش رفت تا خود را برای ماجراجویی آن شب آماده کند. حین لباس پوشیدن، برای آخرین بار نقشه را در سرش مرور کرد. دقیقاً تا دو ساعت دیگر، باند بازنشسته‌ها حمله‌ی خود را آغاز می کرد و این بار قرار بود یکی از پیچیده‌ترین عملیات‌های خلافکاری گروه انجام شود. کلیدها را از روی میز سرسرا برداشت و در تاریکی از خانه بیرون رفت.

هنگامی که کامیون حمل زباله جلوی بانک توقف کرد، هیچ‌کس توجهی به آن نکرد؛ حتی وقتی شلنگ تخلیه را از آن بیرون آوردند و به سیستم زباله‌ی ساختمان وصل کردند. ساعت چهار و نیم صبح بود و شب مسلم است هیچ یک از آدم‌هایی که آن وقت روز بیرون، در خیابان‌های استکهلم، بودند علاقه‌ای به زباله نداشتند. البته به استثنای اعضای باند بازنشسته‌ها. برقی آسمان را روشن کرد و در این موقع پنج بازنشسته‌ی عضو باند لېخندی حاکی از رضایت تحویل هم دادند. رعد و برق دقیقاً همان چیزی بود که منتظرش بودند.

مارتا گفت: «حق با شما بود!» و به ساختمان عظیم بانک نگاه کرد. «بانکی‌ها اصلاً خوش شون نمیاد آدم پولش رو از حسابش بیرون بکشه. ولی حالا یه کاری می‌کنیم یه خرده چشم‌هاشون رو باز کنن!»

دکمه‌های روی صفحه کلید را که مربوط به شلنگ تخلیه بودند، فشار داد و از شیشه‌ی جلوی کامیون بیرون را تماشا کرد. کامیون ظرفیت ده تن زباله را داشت. یعنی تمام چیزهایی که در خزانه‌ی بانک بود، به راحتی در آن جا می‌شد. حالا هم تنها کاری که باید می‌کردند این بود که محتویات خزانه را داخل مخزن کامیون بکشند.